

اعتماد و نظم اجتماعی

محمدعلی قاسمی

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۹/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۱۱/۴

چکیده

اعتماد از مسائل بنیادین و مغفول مطالعات اجتماعی و سیاسی است و بنیان اجتماع و روابط اجتماعی به حساب می‌آید. در این تحقیق پس از بحث از منابع اعتماد و اهمیت آن در ساحت‌های مختلف، بر مسأله نظم اجتماعی تمرکز شده است. در خصوص منابع، مقاله به تشریح دوگونه منابع اجتماعی یا جامعه‌شناسانه و منابع فکری، فلسفی یا اعتقادی می‌پردازد. در ذیل منبع نخست دو مبحث رونق اقتصادی و مساوات اجتماعی مطرح می‌شوند و پاره‌ای نگرش‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی می‌توانند زیرمجموعه منابع فکری به شمار آیند. سه نوع نظم اجتماعی و اقسام اعتماد متقارن با آنها وجود دارد؛ نظم ثابت که متناظر عادت مبتنی بر ملکه می‌باشد و از طریق عادت، شهرت و حافظه عمل می‌کند؛ نظم انسجام‌بخش که بر عواطف و مهرورزی مبتنی است و بر اساس روابط خانوادگی، دوستان و اجتماع عمل می‌نماید و نظم معاضدتی که بر اساس اعتماد مبتنی بر خط‌مشی و اطاعت آگاهانه از قواعد و احکام و مفید دانستن آنها بوده و بر مبنای همبستگی، تساهل و مشروعیت عمل می‌کند. این اقسام نظم در کنار هم عمل می‌نمایند و با دیگر عناصر جامعه در ارتباط می‌باشند. بنابراین تغییر در هر کدام از عناصر مذکور می‌تواند در موضوع و مسأله اعتماد نیز مؤثر باشد. همچنین اعتماد با دیگر عناصر جامعه رابطه‌ای متقابل دارد و ضمن تأثیرپذیری از آنها، بر آنها تأثیر نیز می‌گذارد، لذا بروز اشکال در یکی از وجوه می‌تواند چرخه‌ای از کاهش اعتماد را به دنبال آورد و این نکته‌ای است که در ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی باید به آن توجه کرد.

کلیدواژه‌ها: اعتماد، نظم اجتماعی، اقسام نظم، منابع اعتماد، امنیت وجودی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هشتم • شماره اول • بهار ۱۳۸۴ • شماره مسلسل ۲۷

مقدمه

اعتماد از مفاهیمی است که تا دو دهه اخیر از دید محققان، متفکران و فلاسفه سیاسی کم و بیش مغفول بود. بخش اعظم متونی که در دو دهه اخیر در باب اعتماد تدوین شده، بیشتر اهتمام خود را مصروف تبیین اهمیت اعتماد در تحکیم و تثبیت دموکراسی و ارزش‌های دمکراتیک کرده‌اند. در دهه‌های قبلی محققانی چون آلموند و وربا و لوسین‌پای (۱) به اهمیت اعتماد در توسعه سیاسی و ایجاد جامعه دمکراتیک پرداخته بودند. آنچه (مجدداً) اعتماد را در کانون مطالعات علوم اجتماعی و سیاسی قرار داده، نگرانی‌ها و دغدغه‌هایی است که از ناحیه کاهش اعتماد در جوامع امروزی احساس می‌شود. البته نظام و نظم اجتماعی، مفهومی جدید نیست و قدمت آن به آغاز تفکر بشری برمی‌گردد.

در این مقاله بعد از مطالعه (مقدماتی) دو مقوله اعتماد و نظم، به روابط متقابل آنها می‌پردازیم و اقسام اعتماد را برحسب نقطه اتکای آنها بررسی و با نظم متناظر آن، خواهیم سنجید. اعتماد را می‌توان کمابیش، قرار دادن منابع فرد در اختیار دیگری دانست که آن دیگری خود آزادی عمل دارد. اعتماد نوعی ریسک است. طبق تعریف، اعتماد قبول حسن نیت فرد دیگر است و فراهم آوردن امکان لطمه زدن دیگری به منافع خود. (۲) بنابراین در اعتماد همواره نوعی خطر سوءاستفاده وجود دارد. به واقع اگر در اختیار قرار دادن منابع مستلزم وجود هیچ خطری نباشد، به تعبیر گنورگ زیمل، اعتمادی هم در میان نیست. اعتماد مبتنی بر درجه‌ای از علم و جهل است. (۳) اما چرا اعتماد برای اجتماع، سیاست و اقتصاد اهمیت دارد؟ بدیهی است که اجتماع متشکل از انسانهاست، انسانهایی که در تعامل و تبادل با یکدیگرند و اساساً بدون تبادل و تعامل اجتماع معنایی نخواهد داشت. آنچه باعث تداوم تبادلات انسانی شود، دوام جامعه را نیز به همراه خواهد داشت. هر تبادلی نیاز به اعتماد دارد؛ حتی اگر لازم باشد که اعتماد از ناحیه طرف ثالثی تأمین و یا تضمین شود.

بنابراین در نوشتار حاضر پس از بررسی منابع اعتماد به اهمیت آن در ساحت‌های مختلف

خواهیم پرداخت.

الف. منابع اعتماد

منابع مولد و زایل‌کننده اعتماد را می‌توان به دو دسته منابع اجتماعی یا جامعه‌شناسانه و منابع فکری، فلسفی و اعتقادی تقسیم نمود.

در دسته نخست حداقل دو منبع عمده را می‌توان برای اعتماد برشمرد: رونق اقتصادی و مساوات و برابری اجتماعی. به زعم اینگلهارت، با بهبود شرایط اقتصادی و ظهور فرهنگ پُست ماتریالیسم (که در آن حداقل نیازهای همگان تأمین است)، عناصر فرهنگی حامی و مقوم دموکراسی که عبارتند از رفاه ذهنی (سوئیکتیو)، اعتماد بین اشخاص^۱ و همچنین ارزش‌های پُست ماتریالیسم، به وجود خواهد آمد. (۴) استدلال بر این مدعا چنین است که با افزایش رفاه، مبانی و علل کمتری برای وقوع جرایم و خدعه و فریبکاری باقی می‌ماند. در شرایط فقر شدید اعتماد کمتری وجود دارد؛ زیرا که این خطر می‌تواند به قیمت جان فرد تمام شود. مطالعات تجربی و آماری هم حاکی است که در جوامع غنی‌تر اعتماد بیشتر است. همین‌طور افراد تحصیلکرده و دارای فرهنگ پُست ماتریالیستی - که طبعاً امنیت بیشتری احساس می‌کنند و منابع و مهارت‌های کافی دارند تا زندگی خود را در مقابل مخاطرات حفظ کنند، بیشتر اهل اعتمادند.

به زعم بسیاری از محققان، برابری اقتصادی می‌تواند به اعتماد منجر شود. حتی بعضی محققان چون لرد برایتس، (۵) مساوات اجتماعی را کلید اعتماد و سخاوت بیشتر آمریکاییان در قیاس با اروپاییان می‌دانند.

اما در خصوص منابع فکری و فلسفی اعتماد، باید گفت که پاره‌ای نگرش‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی می‌توانند باعث تقویت اعتماد شوند و یا بالعکس موجبات تخریب و تضعیف اعتماد را فراهم آورند. اینگلهارت ارزش مذهب را بیش از اقتصاد می‌داند. (۶) مطابق برخی مطالعات پیمایشی، اعتماد در جوامع اسلامی و کاتولیک کمتر از جوامع پروتستان اروپا و حتی جوامع کنفوسیوسی شرق آسیاست. (۷)

مفاهیم محوری فلسفی و تأثیرگذار بر ظهور اعتماد را می‌توان در چهار دسته جای داد: خوش‌بینی و جهان‌بینی خوشبینانه؛ احساس تسلط و کنترل بر سرنوشت خویش؛ نوع برداشت

1 . Interpersonal trust

از انسان و انسان‌شناسی یا برداشت ضمنی از بشر که در ذهن افراد و اکثریت جامعه وجود دارد و ارزشهای اخلاقی. البته تفکیک این عناصر شأنی انتزاعی و پژوهشی دارد و قطعی و ذاتی نیست. این عناصر ضمن آنکه با خود در تعامل و تداخل‌اند، از یک سو بر عناصر اقتصادی و اجتماعی اعتماد تأثیر می‌گذارند و از سوی دیگر، از آنها تأثیر می‌پذیرند.

۱. جهان‌بینی خوشبینانه

گرچه بسیاری از محققان ریشهٔ اعتماد را به تجارب پیشین افراد برمی‌گردانند، اما نگرشی که در سالهای اخیر، خوشبینی و نگاه مثبت به انسان را ریشه مهم اعتماد می‌داند، در حال قوت گرفتن است. به زعم آسلیتر، یکی از مدافعین این نظر، دو نوع اعتماد وجود دارد؛ اعتماد استراتژیک یا خاص و اعتماد عام یا اخلاقی. (۸) اعتماد خاص یا استراتژیک ناشی از شناخت و تجربه سابق است. یعنی به فرد اعتماد می‌کنیم چون او سابقه خوبی دارد و اشکالی از او دیده نشده است. اما اعتماد عام یا اخلاقی ناشی از نگاه مثبت به انسان است و با چند تجربهٔ منفی و ناخشنود کننده هم تغییر نمی‌کند و در واقع چون اخلاقی است، حکمی مطلق است و افراد ناشناس و غریبه را هم شامل می‌شود.

۲. تسلط بر سرنوشت خویش

این امر با جهان‌بینی افراد ارتباط نزدیکی دارد. در جوامع اتوکراتیک و یا حکومت‌های توتالیتیر، حیات انسان بازیچهٔ تصمیمات موجودات قاهر و قهاری است که به سهولت نمی‌توان به ماهیت و منطق تصمیمات‌شان پی‌برد. در اینجا اعتماد می‌تواند بسیار خطرناک باشد زیرا همواره این نگرانی وجود دارد که دوستان و اطرفیان فرد، او را به دام اندازند و او زندگی خود را ببازد. حکومت نیز از شکل‌گیری اعتماد در جامعه خشنود نیست زیرا که اعتماد عبارت است از شکل‌گیری کانون‌های خارج از حیطه سیطرهٔ دولت. (۹) دولت‌های توتالیتیر تنها تبعیت از قوانین خشک و بی‌انعطاف را می‌طلبند و در این راه هر کس، مخالف دیگری می‌شود و این گمانه رواج می‌یابد که هر فردی می‌تواند عامل حکومت باشد. از این‌رو، اینگلههارت معتقد است که گرچه دموکراسی‌ها مولد اعتماد نیستند، اما اتوکراسی‌ها آن را از بین می‌برند. (۱۰)

اساساً دموکراسی معادل است با خوش‌بینی و این اعتقاد که مردم در زمانه عسرت می‌توانند سمت و سوی مسائل و معضلات کشورشان را درک کنند و آن را به جهت مناسب هدایت نمایند. (۱۱)

۳. اعتماد نخبگان به مردم و انتخاب آنها

این احساس که مردم می‌توانند حکومتشان را تغییر دهند یا آن را پاسخ‌گو سازند، اعتماد به نفس و اعتماد اجتماعی را افزایش می‌دهد. این سطح از اعتماد نیز به ایده‌ای بنیادی‌تر بازمی‌گردد؛ یعنی اعتقاد به اینکه انسان قادر است بر سرنوشت خویش مسلط باشد و تقدیرش را (تا حد زیادی) به دست گیرد.

۴. نگرش به انسان و انسان‌شناسی

هیچ اندیشه اجتماعی و سیاسی خالی از برداشتی از انسان نیست؛ اگرچه ممکن است این برداشت به تصریح نیامده باشد و به صورت ضمنی و ناخودآگاه در نظر گرفته شده باشد. (۱۳) در این خصوص به نظر می‌رسد که اشاره به اصحاب قرارداد و تفاوت دیدگاه‌های فلاسفه‌ای چون لاک و هابز کافی است. انسان هابز، یعنی گرگ انسان دیگر، جز با روشنترین و قوی‌ترین غریزه‌اش یعنی ترس (از مرگ)، مهار نمی‌شود؛ اما انسان نجیب و صادق لاک خواهان دولتی است تا نیازهایش را که به صورت انفرادی قادر به رفع آنها نیست، برطرف کند. طبعاً انسان هابزی قابل اعتماد نیست و همین غیرقابل اعتماد بودنش، تبعات عظیمی در فلسفه سیاسی و شکل حکومت مناسب دارد.

اندیشه‌ای که اشتباهات دیگران را سطحی یا غیرعمدی و کوچک می‌بیند و آن را نه ذاتی بشر که عرضی می‌داند، اعتماد را تشویق می‌کند. (این مورد با خوشبینی ربط نزدیکی دارد.)

۵. ارزش‌های اخلاقی

برخی محققان مانند منزبریج، از اعتماد ایتارگرانه و نوع‌دوستانه^۱ سخن می‌گویند که در آن هدف توجه به دیگران و خیر رساندن به آنهاست و یا نهایت ایده‌آلی که مشوق نفع رساندن به دیگران باشد. (۱۳) اگر شخص منافع خود را گره‌خورده با منافع دیگران بداند، به این کار مبادرت می‌کند. البته این نوع برداشت پیوستگی بلافصل با تجربه روزمره ندارد و لذا از ریشه‌های عمیق‌تر فرهنگی و فلسفی برخوردار است. در اندیشه کانت هم توصیه می‌شود که انسان‌های دیگر نه وسیله بلکه غایت محسوب شوند و افراد دیگر، برای تأمین اهدافمان، بخشی از وجود اخلاقی ما به حساب آیند. در مجموع ریشه‌های فلسفی و فکری اعتماد را می‌توان (با اندکی تسامح) به نوع فهم و ادراک از انسان برگرداند.

ب. اهمیت اعتماد در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی

از فواید و اهمیت اعتماد در سه ساحت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌توان بحث کرد. مهمترین تأثیر اقتصادی اعتماد کاهش هزینه تبادلات اقتصادی است که خود موجب سرعت تبادلات و رشد اقتصادی می‌شود. مورد اثر کلاسیک پاتنم^۲ در مقایسه ایتالیای شمالی و جنوبی می‌تواند روشن‌گر باشد. در شمال ایتالیا اعتماد بین اشخاص بیشتر رشد کرده و شبکه‌های تعاون زودتر ایجاد شده بودند، بنابراین توسعه اقتصادی آنها سریعتر و بیشتر بود. از سوی دیگر اعتماد اندک در جنوب، غیر از آنکه موجب کاهش رونق اقتصادی شد، عرصه را برای فعالیت‌های مافیایی و باندهای جرایم سازمان‌یافته مساعد کرد. (۱۴) اعتماد از سه طریق باعث کمک به فعالیت اقتصادی می‌شود که عبارتند از ایجاد وضوح، پیش‌بینی‌پذیرکردن جامعه و قابل اتکاء نمودن افراد و فضای اجتماعی و اقتصادی.

در باب اهمیت اجتماعی اعتماد می‌توان به نکات چندی اشاره کرد؛ اول آنکه اعتماد انتظام اجتماعی ایجاد می‌کند (بخشی از آن مربوط به اقتصاد می‌شود) و موجب انسجام و تعاون اجتماعی می‌شود و لذا بر کاهش جرایم و تقویت تعاون و همکاری اجتماعی اثرات مثبت

1 . Altruistic

2 . Putnam

دارد. دوم آنکه، مفت سواری^۱ و استفاده رایگان از منابع و منافع جمعی را تسهیل می‌کند و سوم آنکه، تعاملات اجتماعی را تنظیم می‌کند و روابط اجتماعی را روان و بی‌اشکال می‌سازد. (۱۵) بر این اساس پس‌زمینه مسکوت^۲ تعاملات اجتماعی، اعتماد است. اگر قرار باشد که در جامعه افراد از استقلال برخوردار باشند، در آن صورت اعتمادپذیری لازمه زندگی اجتماعی و محقق کردن فطرت بشری است؛ زیرا اگر همه در فضایی بی‌اعتماد زندگی کنند و حفظ اولیات و بدیهیات زندگی وجهه همت آنها قرار گیرد، دیگر غم نان و فرزند آنها را از سیر در ملکوت بازخواهد داشت. فایده اجتماعی (و سیاسی) دیگر اعتماد، اهمیت آن در شکل‌دهی به نهادها و سازمان‌های داوطلبانه و کمک به ایجاد و تداوم آنهاست. این سازمان‌ها که به نهادهای غیرحکومتی معروفند و به نام بخش سوم شناخته می‌شوند، عرصه جامعه مدنی را پوشش می‌دهند و در بسط و تقویت دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک اهمیت زیادی دارند. (۱۶) محققان دموکراسی و جامعه، امیدهای زیادی به این بخش دارند و آینده درخشانی برای آن پیش‌بینی می‌کنند. آنها معتقدند که این بخش آلت‌رناتیوی در مقابل حکومت‌های سانترالیستی و مرکزمدار خواهد شد. این سازمان‌ها، داوطلبانه و اختیاری‌اند، بنابراین بیش از دیگر نهادها اعتماد را تولید و مصرف می‌کنند.

اگرچه اهمیت سیاسی اعتماد را نمی‌توان از ابعاد اقتصادی آن به خوبی تفکیک کرد، اما دست‌کم چهار نکته را می‌توان مطرح کرد که اهمیت آنها در عرصه سیاسی بیشتر است؛

اولاً اعتماد مشوق تساهل است و تحقیقات میدانی نیز رابطه مستقیم تساهل و اعتماد را تأیید می‌کند؛ **ثانیاً** اعتماد مؤید، مشوق و تحکیم و تثبیت‌کننده دموکراسی است. تجارب دهه‌های گذشته نشان داده که فرهنگ سیاسی دموکراتیک با ایجاد فضای اعتماد و اساس پایدار برای حمایت توده‌ای، بیش از نهادهای دموکراتیک اهمیت دارد. اعتماد به اپوزیسیون و رعایت قواعد بازی از سوی حکومت و اپوزیسیون، از حداقل تأثیرات مثبت اعتماد است؛ **ثالثاً** اعتماد عنصر مهمی در مشروعیت‌بخشی به حاکمان است (البته در جوامع دموکراتیک) و **رابعاً** اعتماد

1 . Free- Riding
2 . Silent background

موجب تشویق مشارکت سیاسی است و البته مشارکت مؤثر و آگاهانه می‌تواند تقویت اعتماد را در پی داشته باشد.

ب. نظم و اهمیت اجتماعی و سیاسی آن

برخلاف اعتماد که اخیراً موضوع مستقل بحث شده است، نظم سابقه‌ای طولانی در اندیشه سیاسی دارد. بعضی محققان اساساً تاریخ فلسفه سیاسی را تاریخ جستجوی نظم می‌دانند. (۱۷) ایده نظم در یونان بسیار برجسته بود؛ اگر سقراط در پی انتظام ذهن است، افلاطون می‌کوشد نظم عالم ایده‌ها و مثل را به عالم سیاست و پولیس (= مدینه) منتقل کند. به واقع عدالت او نوعی نظم است که بر اساس آن هر چیز باید در جای خودش باشد و هماهنگ با دیگر عناصر. نظم را کم و بیش می‌توان حالتی از استقرار عناصر و اجزاء اجتماع دانست که به صورت هماهنگ و مکمل هم عمل کنند و با عدم تداخل در کارکرد دیگر اجزاء، روند قابل پیش‌بینی اتفاقات آتی را میسر سازند. طبعاً نظم مفهومی تمام، که در همه عرصه‌ها به یک معنا باشد، نیست؛ بلکه در ساحت‌های مختلف می‌توان از اقسام نظم سخن گفت (در ادامه مقاله از اقسام نظم و انتظام بحث خواهد شد).

در قرون هیجدهم و نوزدهم، سودانگاران^۱ معتقد بودند که جوامع از انسان‌های خودخواه تشکیل شده‌اند. به نظر آنها انسان‌ها صاحب عقل و حساب و کتاب‌اند و می‌دانند که با تبعیت از قواعد مشترک، منافع آنها به بهترین وجه تأمین خواهد شد. همین خودخواهی می‌تواند عاملی شود تا نظم اجتماعی به صورت خودجوش بروز کند. با محاسبه منافع افراد و انتخاب‌های خودخواهانه، ثبات اجتماعی به وجود می‌آید و بنابراین نیاز به اعتماد وجود ندارد. امیل دورکیم مدعی بود که هر جامعه‌ای، حالتی از نظم^۲ است و اگر قرار باشد انسان‌ها فقط منافع خود را دنبال کنند، جامعه انسجام خود را از دست خواهد داد. به زعم وی نظم و انتظام اجتماعی به واسطه اطاعت از مرجعیت اخلاقی عالی و والا بدست می‌آید. هر جامعه‌ای از انسان می‌طلبد که با جامعه وحدت یافته و فارغ از خود^۳ شود. (۱۸) تعلق و دلبستگی انسان به

1 . Utilitarians
2 . State of order
3 . Selfless

جامعه و احساس تعهد و ایثارگری نسبت به آن، بنیان‌های انتظام اجتماعی و همبستگی می‌باشند؛ یعنی بنیان‌هایی که جامعه مدرن سودپرست، به تخریب آنها می‌پردازد.

در اندیشه‌های ماکس وبر، نظم اجتماعی مستلزم عمل و اقدام جمعی است و بهترین راه و حالت تأمین آن زمانی است که عمل عقلی هدف‌محور (معطوف به سود شخصی)، با عمل عقلی ارزش‌محور متداخل شوند (عمل عقلی ارزش‌محور، عملی است که سود مادی را جستجو نمی‌کند؛ بلکه هدفی اخلاقی دارد، اما توأم با حسابگری است). در مجموع «پدران بنیانگذار» جامعه‌شناسی معتقد بودند که نظم اجتماعی با تعقیب اهداف فردی و شخصی حاصل نمی‌شود و می‌خواستند سودپرستی عصر سرمایه‌داری را تعدیل کنند.

فقدان نظم، فقدان تداوم و غیرقابل پیش‌بینی شدن امور است. فقدان رویه، روند و روال اجتماعی است. بنابراین آشوب، تشتت و «خائوس» از پیامدهای نبود نظم به حساب می‌آید. در وضعیت شدید بی‌نظمی، به واقع آنچه هابز در مخیله خود پرورده، یعنی وضع طبیعی پیش می‌آید. در حالت‌های خفیف‌تر هم علاوه بر کاهش امنیت و بروز نگرانی گسترده، امنیت وجودی (انتولوژیک) نیز از میان می‌رود؛ زیرا به تعبیر گیدنز یکی از پایه‌های امنیت وجودی، احساس تداوم در اشیاء و اشخاص است. (۱۹) در هر حال بی‌نظمی هزینه‌های فراوانی دارد. ثبات را از میان می‌برد، انسجام و همبستگی را تضعیف نموده و اعتماد را به سطوح نازل تقلیل می‌دهد.

ج. روابط اعتماد و نظم اجتماعی

اشاره شد که فقط یک نوع نظم وجود ندارد. به همین ترتیب یک نوع اعتماد هم وجود ندارد. بنابراین برای سهولت بحث از الگوی خانم «باربارا میستال» استفاده می‌کنیم که سه نوع نظم و اشکال و اقسام اعتماد متقارن با آنها را توضیح می‌دهد؛ نظم ثابت^۱، نظم انسجام‌بخش^۲ و نظم معاضدت^۳. (۲۰)

1 . Stable

2 . Cohesive

3 . Colleborative

نظم ثابت در نتیجه مراعات قواعد عمومی به وجود می‌آید. افراد عضو جامعه این قواعد را به صورت ناخودآگاه و نیندیشیده درونی می‌کنند و قاعده‌مندی‌های اجتماعی را در طی زمان و با فعالیت‌های روزمره می‌آموزند. این نظم، حالت طبیعی و فطری ندارد و ناشی از عادات انسان‌هاست. منشأ این نوع نظم چیزی است که پیوریدیو متفکر و جامعه‌شناس فرانسوی آن را ملکه^۱ می‌خواند. در واقع تعریف او از ملکه با تعاریف فلسفی قدما شباهت تام دارد. ملکه مجموعه‌ای از قابلیت‌ها و استعدادهاست که مداوم و پردوام بوده و با واسطه شرایط عینی تولید می‌شوند، اما مستعد تولید و بازتولید خود می‌باشند. اصل، تداوم و قاعده‌مندی اجتماع است و مکانیسم سازنده ذهنیت اجتماعی، افراد را قادر می‌سازد که با شرایط غیرمترقبه و منحصر به فرد مقابله کنند. ملکه سیستمی از قاعده‌مندی‌های نهفته در اجتماع است که افراد در خود درونی کرده و مطابق آن رفتار می‌کنند و با آنکه در داخل آن فضاهایی برای خلاقیت دارند، اما تغییراتی که می‌توانند ایجاد کنند اساسی نیست. هر اجتماعی مجموعه‌ای از استراتژی‌ها و اعمال در پیش پای افراد جامعه قرار می‌دهد که از طریق آنها نظم اجتماعی تحقق و تداوم یافته و بدیهی و معنادار می‌شود. این مجموعه همان ملکه است. به این ترتیب می‌توان اعتماد را به مثابه ملکه‌ای دانست که حافظ ثبات نظم اجتماعی می‌باشد. (۲۱)

بنابراین اعتماد مجموعه‌ای از استعدادهاست که تجربه گذشته را به حال پیوند می‌دهد و با کمک ادراک‌ها و فهم‌های قبلی و مجموعه اعمال و استراتژی‌های موجود، می‌تواند فرد را در مواجهه با بی‌نهایت موارد در پیش یاری دهد. اعتماد چونان ملکه باعث می‌شود که بازیگران اجتماعی، عالم اجتماع را به گونه‌ای با ثبات درک و فهم کنند.

در نظم به مثابه ثبات، اعتماد وسیله‌ای برای مقابله با عدم قطعیت‌ها و بی‌قاعدگی‌هایی است که ممکن است در واقعیت اجتماعی روی دهد. در مجموع نظم ثابت، سه فایده مهم برای اجتماع دارد؛ اول آنکه وضوح ایجاد می‌کند. یعنی جایگاه هر کدام از عناصر و اجزاء مشخص می‌شود و درک، دریافت و تحلیل جامعه از وقایع سهل‌تر شده و شفافیت در جامعه به وجود می‌آید. به بیان دیگر، نظم ثابت باعث پیش‌بینی پذیرش‌ها و تحولات آن می‌شود. مثلاً هر فعال اقتصادی خواهد توانست پیش‌بینی کند که فعالیت او و محصول عملش چه تبعاتی دارد و

به عبارت دیگر می‌تواند به آینده سرمایه‌گذاری خود امیدوار شود. در این حالت افراد می‌توانند به همقطاران و کسانی که با آنها مواجه می‌شوند، اطمینان و اتکاء داشته باشند. این امر علاوه بر آنکه به افراد اعتماد به نفس می‌بخشد، هزینه‌های بوروکراتیک را نیز کاهش می‌دهد و موجب روانتر شدن مدیریت امور و واگذاری آنها به سطوح پایین‌تر مدیریتی می‌شود.

اعتماد در این نوع نظم نوعی مکانیسم برای ممانعت از بی‌نظمی و آشفتگی است که با وجود قلت و ابهام اطلاعات موجود، بر حسب ملکه، ابهامات را کاهش می‌دهد و تصمیم‌گیری را آسانتر می‌کند. به عبارت دیگر اعتماد پس‌زمینه ساکت و خاموش این نوع نظم است و به رغم آنکه ممکن است در نزد بازیگران محسوس و ملموس نباشد، اما در فقدان آن اهمیتش آشکار می‌شود. این نوع اعتماد از سه طریق عادت، شهرت و حافظه عمل می‌کند. (۲۲) عادت شامل اعمالی است که تعریف و برداشت مشترک از موقعیت‌ها و وضعیت‌ها را حفظ می‌کنند. یعنی مشابه دانستن وضعیت‌ها و دیدن اشتراکات در آنها، تداعی کننده همان چیزهای آشنا است. در اینجا اعتماد پس‌زمینه‌ای است شامل رفتار و اعمال عادی و روتین و مفروضات و مراسم‌ها که تداعی‌گر یکسانی و یکنواختی است. اشتها موجب می‌شود که افراد با سهولت بیشتری روی اشخاص، نهادها و گروه‌ها سرمایه‌گذاری کنند و به آنها اطمینان خاطر می‌بخشد. حافظه یا حافظه جمعی، عبارتست از کمک گرفتن افراد از برداشت‌ها، تصورات و فهم‌های سابق‌شان برای درک و توضیح وضعیت حال. داشتن حافظه و استفاده از امور آشنا برای تفسیر اوضاع کنونی، ضمن دادن حس تداوم به فرد به هویت‌یابی او کمک می‌کند و او را در داشتن روایتی معنادار از زندگی خویش، یاری می‌رساند. به هر حال بازیگران انسانی در داخل سیستمی از اعمال عادی و روالمند و به صورتی عقلانی و حسابگرانه، البته در محدوده مشخص شده اجتماع، فعالیت می‌کنند و همین فعالیت باعث درک و درونی شدن بیشتر قواعد و لذا تداوم نظم موجود می‌شود.

بدین ترتیب در نظم باثبات مسأله اصلی تداوم نظم اجتماعی است و این نظم بر پایه اعتمادی که برخاسته از «ملکه» است و از طریق «شهرت، حافظه و عادت» عمل می‌کند، حفاظت و حراست می‌شود.

نظم انسجام‌بخش کم و بیش حالت جماعتی^۱ و یا به تعبیر دیگر جامعه آشنایان را دارد. اعتمادی که مبتنی بر آشنایی، دوستی و اعتقادات و همچنین مشترک مابین افراد است، مبنای نظم مذکور به شمار می‌آید. این نوع اعتماد را می‌توان به مثابهٔ محبت و عاطفه^۲ هم درک کرد. انسان‌ها به طیفی از افراد اعتماد می‌کنند که بیشترین و خالص‌ترین آن از اعضای خانواده شروع می‌شود و نوعی حالت مطلق و محض دارد. این فرآیند با طیف دوستان، آشنایان و همشهریان ادامه یافته و به دیگرانی که بعضی خصوصیاتشان با ما مشترک است (اشتراک دین، ملیت، قومیت) ختم می‌شود. در واقع اعتماد مبتنی بر محبت، منبعث از ابعاد و زوایای وجودی و هویتی انسان‌هاست و طبیعی است که افراد به لایه‌ها و ابعاد محسوس‌تر و ملموس‌تر هویت خویش عنایت بیشتری دارند و بیشتر اطمینان می‌کنند. اعتماد به مثابه مهر و محبت، به معنای توکل و اطمینان نزدیک می‌شود و شخص در آن تعهدی نسبت به اعتماد ورزیدن و کمک احساس می‌کند. با این نوع اعتماد، فرد آرامش خاطر می‌یابد؛ زیرا اعتماد به مثابه مهر، هسته مرکزی و نقطه اتصال احساسات و اعتقادات و منبع امنیت وجودی اوست.

نظم انسجام‌بخش عامل اتصال و پیوند فرد به جامعه و آغازگاه ارتباط با جامعهٔ وسیع‌تر و نوعی شبکهٔ آشنایان است که به صورت غیرمحسوسی وجود دارد و ضمن تأمین امنیت خاطر افراد، به آنها هویت می‌بخشد. بنابراین اعتماد مذکور لزوماً حسابگرانه و عقلانی نیست و در واقع در اکثر اوقات، صمیمیت و عاطفه عامل اصلی آن است.

نظم معاضدتی نیز از نوعی اعتماد ناشی می‌شود که بعضی محققان از آن به عنوان «اعتماد به مثابه سیاست یا خط‌مشی» یاد می‌کنند. همهٔ انسان‌ها در جامعه زندگی می‌کنند و با این واقعیت مواجهند که افراد دیگر، در رفتار و عمل خود آزادی دارند و می‌توانند گزینه‌های مختلفی انتخاب کنند. اعتماد به مثابه خط‌مشی برای مواجهه با این وضعیت انتخاب می‌شود و هدف آن ایجاد تعاون و معاضدت است. علمای علوم اجتماعی مکانیسم‌های محرک تعاون را دارای چهار عنصر اجبار، منافع، ارزش‌ها و پیوندهای شخصی می‌دانند. روشن است که سیستمی با اتکای تام و تمام به اجبار و عنف را نمی‌توان معاضدتی خواند. در واقع در فضای

1 . Communal

2 . Passion

معاضدتی هر دو طرف از رابطه موجود بهره می‌برند. در این سیستم و نظم آنچه محوری است، برداشت و ادراک از مکانیسم‌های کنترل اجتماعی است. این مکانیسم‌ها نه مانع آزادی فردی بلکه تسهیل کننده و کمک کار معاضدت به حساب می‌آیند. چنین فضایی نیازمند خصوصیات فرهنگی خاصی است. برداشت از قوانین و روابط و ضوابط موجود، وجود عدالت و انصاف و عدم تبعیض، همبستگی و روحیه «تمایل به جمع» و درک از منافع خود و دیگران، برای شکل‌گیری چنین ادراکی اهمیت زیادی دارند. به نظر ترنر (۲۳) شرایط تقویت کننده این نوع ادراک از کنترل اجتماعی عبارتند از: همبستگی (برداشت روشن و معین از رابطه فرد و جامعه که ریشه فرهنگی وثیق و قابل توجه داشته باشد)، تساهل (تا چه حد افراد و گروه‌ها وارد سیستم شده باشند و برداشت انسان‌ها در جامعه تا چه حد به همگرایی و جلب و جذب افراد و گروه‌ها مایل باشد)، مشروعیت (سیستم تا چه حد منصفانه دانسته می‌شود و تا چه حد حمایت اجتماعی از آن وجود دارد). البته این ایده‌ها چندان از آرای فلسفی - سیاسی یورگن هابرماس دور نیست. به زعم وی عدالت و همبستگی دو ارزش متفاوت و جدا محسوب نمی‌شوند، بلکه متمم و مکمل هم به حساب می‌آیند. بنابراین برای آنکه جامعه‌ای از همبستگی برخوردار شود و به تبع آن نظامی معاضدتی به وجود آید، باید جامعه از خیر عمومی و جمعی بسیاری بهره‌مند شود؛ شبیه به آنچه در وضعیت کلامی ایده‌آل هابرماس مطرح شده است. (۲۴)

در وضعیت مذکور، آزادی سازمان‌دهی، آزادی بیان و اجتماعات، آزادی مطبوعات و عقاید و مهمتر از آن وجود مساوات و احساس وجود مساوات از سوی شهروندان از اصلی‌ترین شرایط به شمار می‌آیند. اگر شهروندان احساس کنند در معرض منافع برابر و مخاطرات مساوی قرار دارند، دیگر کنترل‌های اجتماعی مشکلی محسوب نمی‌شوند و ابزاری برای کمک به حساب می‌آیند. این نکته همان قانونمداری و اطاعت از قوانین در جامعه است که مکمل نظم ثابت مبتنی بر اعتماد به مثابه ملکه به حساب می‌آید. در نظم ثابت، بیشتر جامعه غیررسمی مدنظر است ولی در نظم معاضدتی، انتظام حاصل اطاعت خودآگاهانه از قواعد و احکام رسمی است. همچنین گفته شد که احکام و قانونمندی‌های اجتماعی به صورت نیندیشیده در ذهن و ضمیر شهروندان و اعضای جامعه وارد می‌شود و انتظام اجتماعی ثابت به وجود می‌آورد. اما نظم معاضدتی حاصل نگرش مثبت به دولت و جامعه وسیع‌تر و قواعد و قوانین مصوب آن و یا به

بیان دیگر قانونمداری و سودمند دانستن قوانین است. در نظم معاضدتی لزومی ندارد که مانند نظم انسجام‌بخش میان افراد، اشتراک علایق و ارزش‌ها وجود داشته باشد و یا حتی شباهت قابل توجهی در میان باشد، (۲۵) بلکه همبستگی و اشتراک نظر در نگاه مثبت به قواعد، حقوق شهروندی و کنترل‌های اجتماعی کافی است.

نوع نظم	اعتماد مبتنی بر	عمل بر اساس
ثابت	ملکه (Habitus)	عادت
انسجام‌بخش	مهر و عاطفه	شهرت
		حافظه
		خانواده
معاضدتی	خط‌مشی	دوستان
		جامعه
		همبستگی
		تساهل
		مشروعیت

منبع: بارابارا میستال، ص ۱۰۱

د. اعتماد، نظم و امنیت

در تعریف اعتماد اشاره شد که اعتماد نوعی ریسک و خطر کردن است. به بیان بهتر اعتماد مستلزم قرار دادن چیز یا چیزهایی در اختیار فرد یا گروهی است که می‌توانند از آن به زیان فرد یا گروه اعتمادگر استفاده کنند. بنابراین همچنانکه آنتونی گیدنز تأکید می‌کند، اعتماد ربط مستقیمی با مقوله امنیت روانی (و وجودی) دارد. (۲۶) امنیت وجودی و روانی، با مفروض داشتن ثبات و تداوم نسبی قراردادهای اجتماعی به دست می‌آید و در صورت فقدان و یا آسیب‌پذیری قواعد اجتماعی که حافظ، حامی و پیش‌زمینه مسکوت رفتارهای انسانی است، اضطراب و تشویش جای آن را خواهد گرفت. در فقدان امنیت وجودی، انسان‌ها، ملاک و

میزانی برای انتخاب گزینه‌های خود در اختیار نخواهند داشت. فقدان احساس تداوم، یعنی عامل احساس هویت (یکی از معانی identity، اصل هویت در منطق است که بیانگر تداوم و همشکلی نیز می‌باشد) نیز هرج و مرج و آناژسی را نه فقط در سطوح اجتماعی، بلکه حتی در سطح فکری، فلسفی و ذهنی به دنبال خواهد داشت. بنابراین بخش مهمی از امنیت روانی و وجودی ناشی از اعتقاد و «اعتماد» به تکرارپذیری تجارب و «اشتراک افراد در واقعیت عینی» است. اعتقاد به تداوم و عمل از طریق عادت، خود اعتماد را تولید می‌کند و اعتماد نیز نظم اجتماعی را سبب می‌شود. در واقع در یک چرخه، اعتماد، نظم و امنیت همدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند. به زعم گیدنز آشنایی با «دنایای خارج»، که در سنین کودکی آغاز می‌شود و سرچشمه «اعتماد بنیادین» می‌باشد، موجب شکل‌گیری هویت انسان می‌گردد. (۲۷) انسان‌ها برای جهت دادن به زندگی و معنادار ساختن آن (هویت یافتن)، مجبورند زندگی خود را به صورت روایی درک کنند. روایات ضمن آنکه صورت فردی دارند واجد صورت جمعی هم هستند. محققان روایات جمعی را با نام‌هایی چون سنت‌ها (مک‌ایتنایر) و تار و پود گفتگویی (چارلز تیلر) می‌نامند. این روایات جمعی بستر کنش و واکنشهای اجتماعی‌اند و فرد ضمن آشنایی با دنایای خارج وارد آن می‌شود. (۲۸) روایات جمعی میراث مشترکی هستند که به افراد احساس همذات بودن با دیگران می‌دهند و پیش‌بینی اعمال آنها را میسر می‌سازند. اعتماد و امنیت وجودی حاصل همین پیش‌بینی‌پذیری است. در واقع اعتماد و امنیت، در برداشت عمیق‌تر، انطباق تقریبی دارند. به این معنا شرایط اعتماد با شرایط احساس امنیت مطابق است. بررسی اشتقاقی واژگان مربوط به امنیت و اعتماد در زبان‌های مختلف، کم و بیش همین نکته را تأیید می‌کند. برای مثال لفظ امنیت با کلماتی چون امین (قابل اعتماد) و امانت هم‌ریشه است و در لفظ Security، ریشه لاتینی Securus را می‌توان دید که در آن معنای اطمینان خاطر و امانت سپاری نیز وجود دارد.

از طرف دیگر مخدوش شدن رابطه فرد با «دنایای خارج» به مخدوش شدن روابط اجتماعی می‌انجامد و غیرقابل پیش‌بینی شدن روابط مذکور را در پی دارد. در نتیجه، بی‌نظمی و آشوب در عالم ذهن (ناامنی وجودی) به آشوب و بی‌نظمی در ساحت اجتماع سرایت خواهد کرد. همچنین ناامنی در سطح اجتماعی ریسک اعتماد را افزایش داده و دوری از ناامنی، عدم اعتماد

و بی‌نظمی را کاهش می‌دهد. اوضاع و جو اجتماعی مذکور، بستر و زمینه مناسبی برای بروز اختلالات فردی و اجتماعی و دیگر آسیب‌های اجتماعی است. فقدان اعتماد موجب تعلیق رشته‌های پیوند افراد با یکدیگر و با گروه‌ها می‌شود. امری که شرایط اولیه زیست اجتماعی را از میان خواهد برد. بنابراین اعتماد و نظم اجتماعی از بنیان‌های اجتناب‌ناپذیر امنیت وجودی و اجتماعی‌اند. طبیعی است که در ساحت کلی‌تر و عرصه بین‌الملل نیز، چرخه مثبت بین اجزای اعتماد - نظم - امنیت (وجودی و اجتماعی)، استحکام و انسجام داخلی و افزایش قدرت ملی را به ارمغان می‌آورد و بنابراین چرخه مزبور را می‌توان یکی از عناصر قدرت ملی دانست.

نتیجه‌گیری

همانگونه که در متن مقاله اشاره شد، تفسیرها و برداشت‌های متفاوت و متنوعی از رابطه نظم اجتماعی و اعتماد وجود دارد. در عین حال در مقام جمع‌بندی می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

یک. اعتمادگری تا حدودی با شخصیت و روحیات انسان‌ها مربوط است، بنابراین صدور حکم قاطع و قطعی، به نحوی که چون و چرا نپذیرد، میسر نیست. به بیان دیگر با توجه به فرهنگ‌ها و حتی ساخت شخصیتی افراد سطح اعتمادگری نیز فرق می‌کند. برای مثال آن نوع اعتماد اینثارگرانه را که در آرای خانم منزبریج دیده می‌شود، در هر نوع فرهنگی، حتی اگر نتوان وجودش را انکار کرد، حداقل شیوع و رواج جدی ندارد.

دو. اعتماد لزوماً از یک منبع مثلاً ملکه یا مهر و محبت و مانند آن ناشی نمی‌شود و نوع خالص آن را کمتر می‌توان یافت. بنابراین در اکثر موارد ترکیبی از این و یا احتمالاً انگیزه‌های دیگر دست به دست هم می‌دهند تا اعتمادورزی رخ دهد. علاوه بر این منافع و علائق افراد در همه اشکال اعتماد تأثیر می‌گذارند و آنها را تعدیل می‌کنند.

سه. نظم‌های پیش گفته جایگزین و مخالف هم نیستند؛ بلکه می‌توانند مکمل همدیگر باشند و به بروز و شیوع روابط اعتمادآمیز کمک کنند. همه این نظم‌ها به تقویت ثبات، معاضدت و هویت یاری می‌رسانند و در اصل بنیان آنها را تشکیل می‌دهند.

چهار. هر نظم و اعتماد متناسب با آن بر پایه انسان‌شناسی و فرهنگ و ارزش‌های خاصی استوار است و لذا تغییر در هر کدام، چون تحولی سیستمیک، در همه جهات مؤثر خواهد بود. به عبارت دیگر اعتماد و نظم اجزایی از یک سیستم‌اند و در داخل فرهنگ (با همه ابعاد آن) جامعه شناور می‌باشند. بنابراین اگر کمبودی در نظم و اعتماد وجود دارد، به مسائل فرهنگی آن جامعه برمی‌گردد که البته عناصر اقتصادی و سیاسی هم بر آن مؤثرند (همه تأثراتی که فرهنگ از دیگر ابعاد اجتماع می‌پذیرد). بنابراین تحول اقتصادی یا اجتماعی همچون موجی در همه «برکه» جامعه تأثر خود را عیان خواهد کرد و هر تحولی باید با کمال دقت صورت گیرد، زیرا تا بار دیگر جامعه به تعادل برنگردد و یا تعادل در سطح دیگری، با اجزاء و عناصر دیگر، برقرار نگردد، اختلال و عدم هماهنگی تداوم خواهد یافت.

پنج. رابطه اعتماد، رابطه‌ای متقابل و دو سویه است. برای مثال اعتماد باعث وضوح و قابلیت پیش‌بینی در جامعه می‌شود، اما وضوح، خود بر اعتماد می‌افزاید. افزایش اعتماد نیز به نوبه خود ثبات بیشتر نظم ثابت را در پی دارد و همدیگر را متقابلاً تقویت کرده و یا در صورت تضعیف یکی، دیگری هم تضعیف می‌شود.

شش. هر کدام از اشکال نظم مذکور، در صورت از بین رفتن یا تضعیف اعتماد متناظر آن تخریب یا تضعیف خواهند شد. اگر آنچه از افراد انتظار داریم برآورده نشود، نوعی اضطراب و آشفتگی در اعتماد رخ می‌دهد. به بیان دیگر هرگاه ذهنیت‌ها از رویکرد متمایل به اعتمادشان به سمت استراتژی‌های «غیرقابل اعتماد دانستن» پیش روند، «کسری اعتماد» ایجاد خواهد شد و اگر غیرقابل اعتماد بودن افراد مهم، معلوم و آشکار گردد، خشم و انزجار عاطفی را به دنبال داشته و خیانت تلقی خواهد شد.

به طور کلی، این اندیشه که جامعه کلیتی به هم پیوسته با کانال‌های ارتباطی و اتصالی متعدد است و هر تغییری ولو در ابعاد کوچک، موجب انتقال آن به اجزاء دیگر می‌شود، نشان می‌دهد که بی‌اعتمادی و بدگمانی در جوامع از عناصر مختلف و بالخصوص عناصر فرهنگی نشأت می‌گیرد. طبعاً برای حفظ و تقویت اعتماد و به تبع آن ایجاد نظم و انتظام اجتماعی، برنامه‌ریزی بلندمدت فرهنگی، رونق اقتصادی و ایجاد فضای مساوات‌طلبانه، دارای مشروعیت و متساوانه در ابعاد سیاسی، در تقویت اعتماد مفید و مؤثر خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. پای، لوسین، «فرهنگ سیاسی و توسعه فرهنگی»، مجید محمدی، *نامه فرهنگ*، سال دوم، ش ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، ص ۴۵.
۲. کلمن، جیمز، *بنیادهای نظریه اجتماعی*، منوچهر صبوری، تهران، نشرنی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴.
3. Mizstal, Barbara, *Trust in Modern Societies*, Cambridge, Polity Press, 1996, p. 50.
4. Inglehart, Ronald, "Trust, well-being and democracy", in Mark E. Warren (ed), *Democracy and Trust*, Cambridge, Camber University Press, 1999, p. 89.
5. Uslaner, Eric, *Moral Foundations of Trust*, Cambridge, Camber University Press, 2002, p.q.
6. "Trust, well-being and democracy" op.cit, p 91.
7. *Moral Foundations of Trust*, op. cit, pp-31.
8. Ibid. pp.23-5, and also, Eric Uslaner, "Democracy and Social Capital", Mark E. Warren (ed), *Democracy and Trust*, op.cit, p. 122.
9. "Democracy and social capital", op.cit, p. 142.
10. Ibid.
11. Ibid, p. 144.
۱۲. دیرکس، هانس، *انسان‌شناسی فلسفی*، محمدرضا بهشتی، تهران، هرمس، ۱۳۸۰، مقدمه
13. Mansbridoge, Jane, "Altruistic trust", in *Democracy and Trust*, op.cit, p. 291.
۱۴. پاتنام، روبرت، *دمکراسی و سنت‌های مدنی*، محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات روزنامه سلام، ۱۳۷۹.
15. *Trust in Modern Societies*, op.cit, pp. 9-10, p. q5.
16. *Democracy and Trust*, op.cit, and *Democracy and Trust*, op.cit, and Fran Tonkiss and Andrew Passey (eds), *Trust and Civil Society*, London, Memillan Press, 2000, especially chapters 2 & 3.
17. Wiser, James L, *Political Philosophy: A History of the Search for Order*, New Jersey, Princitone Hall, 1983, pp. 16-17.
18. *Trust in Modern Societies*, op.cit, p. 43.
۱۹. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص*، ناصر موفقیان، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸، ص ۳۹، صص ۳ - ۵۱.
20. *Trust in Modern Societies*, op. cit, pp. 10, 96.
21. Ibid, pp. 97-8, p. 10
22. Ibid, pp. 98 - 9, p.10.
23. Turner, J.H. "The Paradox of social order", in J.H. Turner(ed), *Theory Buiding in Sociollogy*, London, Soge, 1989
۲۴. پیوزی، مایکل، *یورگن هابرماس*، احمد تدین، تهران، هرمس ۱۳۷۹، ص ۹۴.
25. *Trust in Modern Societies*, op.cit, p. 27.

۲۶. تجدد و تشخص، پیشین، ص ۳۹.

۲۷. همانجا، صص ۶۱، ۶۴ و ۶۸.

28. Somers Margaret R. and Gloria D. Gibson, "Reclaiming the epistemological other: narrative and social constitution of identity", in: Craig Calhoun (ed), *Social Theory and the Politics of Identity*, Oxford, Blackcell Publishers, 1998, p.61.